



حکمت صدرایی به معنای دقیق فلسفه است/سیاست بعد از فارابی افول نکرد

فلسفه صدرایی به معنای دقیق کلمه فلسفه است، چون ملاصدرا کوشش کرده هر ادعایی را که می‌کند با استدلال عقلی اثبات کند.

حکمت صدرایی به معنای دقیق کلمه فلسفه است، چون ملاصدرا کوشش کرده هر ادعایی را با استدلال عقلی اثبات کند. برای اینکه استدلال عقلی را قابل قبول جلوه دهد اشاره به آیات قرآن و روایات اهل بیت(ع) می‌کند. فلسفه صدرایی به معنای دقیق کلمه فلسفه است، چون ملاصدرا کوشش کرده هر ادعایی را که می‌کند با استدلال عقلی اثبات کند. برای اینکه استدلال عقلی را قابل قبول جلوه دهد اشاره به آیات قرآن و روایات اهل بیت(ع) می‌کند. اینها برای رفع استبعاد است، نه اینکه آنها را جایگزین استدلال کرده باشد.

به گزارش خبرنگار مهر، اخیراً کتاب حکمت مشاء تألیف حجت الاسلام والمسلمین دکتر یارعلی کرد فیروزجایی استاد دانشگاه باقرالعلوم(ع) از سوی انتشارات حکمت اسلامی وابسته به مجمع عالی حکمت اسلامی منتشر شد. در این کتاب مهم‌ترین آراء مشائیان مسلمان به ویژه نظرات ابن‌سینا در موضوعاتی همچون مابعدالطبیعه، خداشناسی، انسان‌شناسی، فلسفه سیاسی، فلسفه اخلاق و ... گزارش، بررسی و تحلیل می‌شود. در گفتگویی با وی به بررسی این کتاب و مباحث آن پرداخته شده است.

*آقای دکتر! ابتدا کتاب خود را معرفی کنید، در این اثر به چه مباحثی پرداخته‌اید؟

کتاب مشتمل بر چند بخش است؛ عنوان بخش اول، کلیات است که در این بخش معرفی فلسفه مشاء و فیلسوفان مشائی و آثار مشائی آمده است. در سطح دیگری در ذیل همین بخش تقسیمات علوم از نظر مشائیان آمده است که فلسفه به معنای عام کلمه به فلسفه عملی و نظری تقسیم می‌شود و هر یک از این فلسفه‌ها به اقسامی تقسیم می‌شوند. در فصل دیگر مباحث معرفت‌شناختی فلسفه مشائی مورد بحث قرار گرفته است که در آن معرفت‌شناسی به معنای اعم کلمه مورد نظر است و هستی‌شناسی علم و معرفت مطرح شده است و هم مباحثی که صبغه معرفت‌شناسی خالص دارند یعنی به بحث ارزش‌شناخت و واقع‌نمایی ادراک پرداخته است.

بخش دیگر امور عامه یا هستی‌شناسی است، ذیل این بخش که بخش دوم کتاب هست مباحث مربوط به وجود، ماهیت، جوهر و عرض یا مقولات عشر، علت و معلول، وجوب و امکان، تقدم و تأخر و حدوث و قدم و ... آمده است که هر یک از این فصلها مشتمل بر بحثهای گسترده‌ای است مثلاً ذیل بحث وجود، بحث بدهات مفهوم وجود، اشتراک معنوی وجود، تشکیک وجود، اصالت وجود، زیادت وجود بر ماهیت و دقیقاً منظور ابن‌سینا از زیادت و عروض وجود بر ماهیت چیست، آمده و شبهات و اشکالاتی که دیگران مانند ابن رشد مطرح کردند پاسخ داده شده است.

همین طور در بحث وجوب و امکان احیاناً اشکالاتی که دیگران داشتند مخصوصاً ابن رشد که تقسیم وجود به وجود بالذات و وجود بالغیر را نمی‌پذیرد و اجتماع وجود بالغیر با امکان ذاتی را قابل دفاع نمی‌داند مطالبی را آوردیم و سعی کردیم از موضع مشائیان مخصوصاً ابن‌سینا به این اشکالات پاسخ دهیم.

فصلهای مختلفی در این بخش تحت عنوان بحث هستی‌شناسی هست و مندرج شده است. بخش بعدی الهیات بالمعنی الاخص یا خداشناسی است که شامل چند فصل می‌شود از جمله اثبات وجود خدا، توحید خدا و صفات خدا و افعال خدا. نظریه فیض و چگونگی دخول شر در قضای الهی، تحت عنوان بخش الهیات بالمعنی الاخص قرار گرفته است.

بخش دیگر علم النفس یا انسان‌شناسی فلسفی مشائیان است که در این بخش ما به تعریف و حقیقت نفس، اثبات وجود نفس، اقسام نفوس، قوای نفسانی اعم از قوای نفس نباتی، نفس حیوانی و نفس انسانی پرداختیم. به حدوث نفس، تجرد نفس، و امتناع تناسخ یا ابطال تناسخ و بالاخره بحث سعادت نفس پرداختیم.

فصلهای مختلفی هم در این بخش مطرح شدند که عناوین فصول را عرض کردم. آخرین بخش کتاب حکمت عملی است که مشتمل بر دو فصل است؛ یک فصل فلسفه اخلاق و دیگری فلسفه سیاسی است. این در واقع مجموعاً بخشهایی است که این کتاب دارد و فصولی که ذیل هر یک از این بخشها مطرح شده است.

***می‌خواهیم بیشتر در مورد دو فصلی که کمتر توضیح دادید، بحث کنیم. فیلسوفان مسلمان به این امر متهم هستند که به فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی نپرداختند، خصوصاً اینکه بعد از فارابی به هر حال این انتقادات مطرح هست. شما هم در مقاله‌ای که در کتاب تاریخ فلسفه اسلامی بخش ابن‌سینا نوشتید، به فلسفه سیاسی ابن‌سینا نپرداختید و نظر مساعد و مثبتی به فلسفه سیاسی ابن‌سینا نداشتید، چگونه است که در این اثر فصلی را به فلسفه سیاسی اختصاص دادید؟**

کاری که ما در آنجا انجام دادیم، عنوانش تاریخ فلسفه اسلامی بود، در آن اثر سعی کردیم سهم هر یک موضوعات را به اندازه‌ای که فیلسوفان به آن اهتمام داشته‌اند ادا کنیم و در مقاله بیاوریم، بخشی از کتاب را که بنده نگاشته بودم مربوط به ابن‌سینا بود و ابن‌سینا چندان در زمینه فلسفه سیاسی قلم نزده بود، ما هم اندک و کم به فلسفه سیاسی ابن‌سینا پرداختیم ولی در این اثر عنوان اصلی کار فلسفه یا حکمت مشاء هست. در حکمت مشاء به اندازه قابل توجهی به فلسفه سیاسی و فلسفه اخلاق پرداخته

شده است گرچه سایر مباحث حکمت مشاء معمولاً با محوریت ابن سینا مورد توجه قرار می گیرد.

ابن سینا در موضوعات گوناگون با تفصیل بیشتری مباحث را مطرح کردند اما در حوزه فلسفه سیاسی و فلسفه اخلاق آثار ابن سینا چندان غنی نیستند نه اینکه ابن سینا اصلاً به این مباحث اعتنایی نداشته است آن طور که خودش در شفا وعده داده بود بنا بود جداگانه کتابی در زمینه اخلاق و کتابی در زمینه فلسفه سیاسی بنگارد ولی ظاهراً موفق به انجام این کار نشده است.

ما بخش حکمت عملی را مخصوصاً با استفاده از آثار فارابی، مسکویه و خواجه نصیر تکمیل کردیم. البته از آثار و نظرات ابن سینا استفاده کردیم و همچنان محور مباحث را ابن سینا قرار دادیم ولی شکافها و نواقصی که وجود داشت را به وسیله آثار فیلسوفان دیگر مخصوصاً از فارابی استفاده کردیم در زمینه اخلاق از مسکویه و همین طور از خواجه نصیر طوسی استفاده کردیم.

آثاری که فارابی در زمینه اخلاق و فلسفه سیاسی دارد قابل توجه است، در کتابهایی مثل آراء اهل المدينة الفاضلة، فصول منتزعة، السياسة المدنية، الملة، تحصیل السعادة و همین طور دیگر آثار کم و بیش در مورد فلسفه سیاسی و اخلاق مطالبی را دارد و اصولاً پروژه اصلی فارابی، بحث حکمت عملی است. دغدغه اصلی فارابی، سعادت انسان بود و برای اینکه سعادت انسان تأمین شود ایشان لازم دید که به فلسفه اخلاق و سیاسی بیشتر بپردازد.

در آثار ابن سینا کمتر به این مباحث پرداخته شده است ولی یکی از پیروان ابن سینا، که خواجه نصیرالدین طوسی باشد مجدداً به فلسفه سیاسی پرداخت و در خواجه نصیر فلسفه سیاسی به اندازه کافی مورد توجه قرار گرفته است. خواجه نصیر طوسی عمدتاً شارح ابن سیناست. شرحی بر اشارات ابن سینا نوشته که در آن کوشیده به اشکالات فخررازی پاسخ دهد و از آرای ابن سینا دفاع کند و کتاب منطقی هم بنام «اساس الاقتباس» نوشته که به گونه ای می توان گفت تلخیص شفای ابن سینا به زبان فارسی است و تمام بخشهای اساس الاقتباس دارای نظیر در منطق شفاست اما کتابی را که خواجه مستقلاً نوشته اخلاق ناصری نام دارد.

در واقع اخلاق ناصری، حکمت عملی خواجه نصیر طوسی است که هم شامل فلسفه سیاسی است، هم فلسفه اخلاق و هم تدبیر منزل است که البته در اخلاق ناصری، خواجه نصیر از آرای فارابی، مسکویه و احیاناً از ابن سینا هم فراوان استفاده کرده است. ما سعی کردیم با مراجعه به آثار فارابی و اخلاق ناصری خواجه نصیر و احیاناً مطالبی که در لابه لای شرح اشارات و جاهای دیگر داشته قسمت فلسفه سیاسی مشائی را تکمیل و عرضه کنیم.

پس این طور نبود که بعد از ابن سینا توجهی به فلسفه سیاسی نشود، مهمترین شارح ابن سینا که خواجه نصیرالدین طوسی است کتابی را در زمینه فلسفه تألیف کرد، کتاب اخلاق ناصری است که در زمینه حکمت عملی است که در آنجا به اندازه کافی به فلسفه سیاسی پرداخته است.

*** شما فارابی را جزء مشائیان در نظر گرفته اید، آیا این متعارف و مصطلح هست؟**

بله! فارابی جزء مشائیان هست، نه اینکه من در نظر گرفته باشم. من هم در این اثر وقتی می خواستم فصل حکمت مشاء و آرای فیلسوفان مشائی را بنویس به اندازه کافی به آثار فارابی مراجعه داشتم.

***چندان مصطلح نیست که فارابی را مشائی در نظر بگیرند؟!**

چرا هست، معمولاً رئیس مشائیان را ابن سینا در نظر می گیرند، چون ابن سینا مباحث مختلف فلسفی را با تفصیل بیشتری نوشته است. احیاناً فارابی مطلبی را در یک سطر و دو سطر و حداکثر یک صفحه بیان کرده اما ابن سینا در مورد آن موضوع به اندازه چندین صفحه و گاهی حتی یک فصل بحث کرده و لذا فلسفه مشائی اسلامی با نام ابن سینا گره خورده است و بنابراین رئیس مشائیان را ابن سینا مطرح کردند، اما حقیقت مطلب این است که بسیاری از این مطالبی که ابن سینا با تفصیل به آنها پرداخته است در سخنان فارابی ریشه دارد و ابن سینا اصولی را که فارابی گفته أخذ کرده و فروعی را بر آن اضافه کرده که خود فارابی آن را نکرده بود.

افزودن فروعات و استخراج لوازم باعث بسط یافتن مباحث فلسفی در آثار ابن سینا شده و فارابی مطمئناً یکی از مشائیان است و اصلاً فارابی به معلم ثانی مشهور است. علت نامگذاری فارابی به معلم ثانی به این خاطر بود که در آشفته بازار بعد از نهضت ترجمه و ابهاماتی که درباره شاخه های مختلف فلسفی به عالم اسلام وارد شده بود، فارابی با نگارشهای کوتاهی که داشت ابهامات را برطرف و مخصوصاً با نوشتن احصاء العلوم علوم را دسته بندی کرد و هر علمی را در جایگاه خاص خود قرار داد و حتی ابن سینا تصریح می کند که با بودن اغراض مابعدالطبیعه ارسطوی فارابی بود که توانست مابعدالطبیعه ارسطو را بفهمد و به اغراضش پی ببرد.

***خواجه نصیر را هم فیلسوف دوران گذار می دانند و به معنای واقعی کلمه خواجه را هم مشائی نمی دانند. مباحثی که او در مورد عدالت مطرح می کند و محبت را بالاتر از عدالت می داند، واضح است که از ارسطو عدول کرده است؟**

در بسیاری از مسائل حتی ابن سینا هم ممکن است از ارسطو عدول کرده باشد، ابوالبرکات بغدادی هم فیلسوف مشائی است، در عین حال منتقد عموم مشائیان قبل از خود مثلاً ابن سیناست، فخر رازی هم که متکلم است، از حیث فلسفی فیلسوف مشائی است و همین طور خواجه نصیر با اینکه بعد از سهروردی و بعد از آشنایی با حکمت اشراق سهروردی ظاهر شده، همچنان اسکلت فلسفه مشائی را حفظ کرده است و حتی میرداماد که استاد ملاصدرا بود و مدت مدیدی بعد از سهروردی زندگی می کرد، همچنان معروف به فیلسوف مشائی است.

***چرا؟**

به خاطر اینکه اسکلت اصلی فلسفه مشاء را حفظ کرده است. نمی توان گفت میرداماد یا خواجه نصیر طوسی، فیلسوف مشائی نیستند. دقیقاً تابع ابن سینا نیستند، همان طور که خواجه نصیر در شرح اش بر اشارات علی رغم اینکه در ابتدا قول داده بود فقط آرای ابن سینا را توضیح دهد و در مقابل اشکالات و شبهات فخر رازی از ابن سینا دفاع کند وقتی به بحث علم خدا می رسد نمی تواند دیدگاه ابن سینا را تحمل کند و مورد نقد قرار می دهد اما در سایر مباحث مخالفتی با ابن سینا نکرده و همچنان به او وفادار می ماند.

***بسیاری از اساتید و کارشناسان فلسفه اسلامی، ابن سینا را هم مشائی به معنای واقعی کلمه نمی دانند. اگر ابن سینای غیر از حکمت المشرقیین را ابن سینای اول و ابن سینای بعد از حکمت المشرقیین را ابن سینای دوم در نظر بگیریم، ابن سینای اول را شاید بتوان مشائی نامید اما ابن سینای دوم که مشائی نیست؟!**

اصلاً نمی توان زندگی و اندیشه ابن سینا را به دو بخش تقسیم کرد و هیچ شاهی بر اینکه دو نوع تفکر داریم نداریم، چون آثار ابن سینا همه در اختیار و در دسترس هست و کسی که در آثار ابن سینا تأمل کند، تفاوتی بین آثار ایشان نمی بیند.

***پس حکمت المشرقیین را در ردیف دیگر آثار او قرار می دهید؟**

ابن سینا از حکمت المشرقیین سخن گفته است اما اصل کتاب در دسترس نیست. ابن سینایی که ما می شناسیم، ابن سینایی است که در شفا، اشارات، نجات، دانشنامه علائی، عیون الحکمة، مبدأ و معاد و سایر آثاری که در دسترس ماست، متجلی است. اما ابن سینا در کتابی که درباره حکمت مشرقیه صحبت می کند یا با نام حکمت المشرقیین نوشته شده است که تنها بخش منطق آن باقی مانده است در مقدمه این کتاب سخنی گفته است ولی ما هیچ اطلاعی از اندیشه او خبری نداریم.

علی رغم اینکه در مقدمه این کتاب ذکر می کند که در اینجا حرفهایی را می زنم که از آن خودم و افرادی که مثل من هستند، است و با حرفهای مشائی و یونانی متفاوت است و کسی که حرفهای مشائی و یونانی را بخواند و حتی شاید بیش از آنرا در شفا خواهد یافت، ولی به هر حال منطق المشرقیین چندان تفاوتی با منطق شفا ندارد و لذا ما ابن سینای دومی که بدانیم آرایش چه بوده و افکارش چه بوده در اختیار نداریم.

***اگر نکته ای که سهروردی اشاره می کند و می گوید: من از آنجایی شروع کردم که ابن سینا به پایان برد، را به طور دقیق نگاه کنیم و جدی و مهم در نظر بگیریم، با این وجود هم ابن سینای مشائی نداریم؟**

برمی گردد به اینکه ما چگونه مشربهای مشائی، اشراقی و متعالیه را در دل فلسفه اسلامی از هم متمایز کنیم. آیا واقعاً حکمت اشراقی با حکمت مشائی اسلامی کاملاً متفاوت است؟ نه! این طور نیست. نکته این است که کوشش ابن سینا و تابعان ابن سینا یعنی مشائیان این بود که هم در طرح مسائل و هم در رد یا قبول مسائل تابع عقل و استدلالهای عقلی باشند اما در سهروردی می بینیم که افزون بر اینکه به عقل تکیه می کند و به خاطر همین تکیه ایشان بر عقل است که دستاوردهای فکری ایشان تحت عنوان فلسفه خوانده می شود، از شهود و کشف عرفانی در طرح مسائل استفاده می کند.

عارف براساس شهودهایی که دارد می تواند به نظریاتی قائل شود. اگر قولش به این نظریه بر شهود مبتنی باشد او فقط عارف است اما برای اینکه این نظریه را به دیگران عرضه کند و قابل پذیرش برای آنها کند، متوسل به برهان و استدلال عقلی می شود. تمسک و توسل به برهان کارش را فلسفی می کند و همین طور در حکمت متعالیه استفاده از آیات و روایات، معارف وحیانی و پاره ای از کشف و شهود در مقام طرح مسائل یا تأیید برهانها و استدلالها، اما اینکه یک نظریه را بپذیریم یا نپذیریم چون در قلمرو فلسفه قرار داریم باید تابع عقل و استدلال عقلی باشیم.

اگر استدلال عقلی قائم بر مطلبی شد ما آن مطلب را می پذیریم و لذا می توان نام آن فرد را فیلسوف گذاشت. اگر به دلیل نقلی محض یک مطلب را بپذیریم متعبد و مؤمن هستیم، مثلاً ابن سینا می گوید من با دلیل عقلی نتوانستم معاد جسمانی را بپذیرم ولی چون شارع صادق مُصدّق فرموده می پذیرم، ابن سینا اینجا در قول معاد جسمانی فیلسوف نیست بلکه مؤمن و متشرع است ولی در قالب معاد روحانی چون استدلال عقلی و تحلیل عقلی برایش دارد فیلسوف نامیده می شود. از این نظر همه این مشربهای فلسفی، عقلی مسلک اند اما خود ابن سینا به تعداد بسیار کمی در کتابهای خودش آیات قرآن را ذکر می کند و احیاناً روایتی از پیامبر(ص) می آورد.

این تمسک به آیات و روایات نشان می دهد که ابن سینا تحت تأثیر معارف اسلامی هست و آنجایی که آیات و روایاتی ذکر نکرده هم تحت تأثیر معارف اسلامی بوده است ولی چون خواسته ادبیات فلسفی را رعایت کند کمتر به آیات و روایات توجه کرده است و همین طور به شهود عرفانی هم به اصطلاح وفادار بود ولی چون خودش ظاهراً آن طور که از آثارش بر می آید بهره مند از شهود نبود در مقام طرح مسائل از آنها استفاده نکرده، ولی توضیح داده است که عارف می تواند به حقایقی برسد و اگر به حقایقی رسیده است شرایط و موانع و چارچوبش را در مقامات العارفین اشارات توضیح داده و در مقدمه منطق المشرقیین توضیح داده ولی سهروردی می گوید آنچه ابن سینا آورده چندان تفاوتی با حرفهای مشائی ندارد، لذا می توانیم بگوئیم از نظر ابن سینا، حکمت مشرقیه و استفاده از کشف و شهود ممنوع نیست گرچه خود ایشان به اندازه کافی از این مقیاس و معیار بهره نبرده باشد.

***برخی از اساتید و کارشناسان فلسفه به خاطر استفاده از آیات و روایات و شهود و ...، فلسفه ملاصدرا را التقاطی و اصلاً فلسفه نمی دانند، همین طور حکمت اشراق را؟ شما چه پاسخی به این نگاه دارید؟**

فلسفه صدرایی به معنای دقیق کلمه فلسفه است، چون ملاصدرا کوشش کرده هر ادعایی را که می گوید و در آثارش مطرح کرده با استدلال عقلی اثبات کند. ممکن است در چند استدلال عقلی نتوانسته باشد سربلند بیرون آمده باشد که در این موضوع هم،

چنین ادعایی ندارم، اما منظورم این است که فی حد نفسه برای هر فیلسوفی، چه فیلسوف مشائی خالصی مانند ابن سینا؛ چه فیلسوف اشراقی مانند سهروردی و چه فیلسوف متعالی مانند ملاصدرا که در مقام اثبات ادعا یا در مقام رد و نقد ادعایی برمی‌آید و از استدلال عقلی استفاده می‌کند ممکن است در ماده استدلال یا در صورت استدلال دچار مغالطه شده باشد.

من نمی‌خواهم بگویم همه استدلالهایی که فیلسوفان ما اقامه کردند درست است ولی می‌خواهم بگویم تمام ادعاهایی که ملاصدرا به عنوان فیلسوف مطرح کرده، استدلال عقلی هم برایش اقامه کرده است؛ البته یا تمام یا ناتمام؛ و از این نظر فلسفه اش واقعا فلسفه است، ولی برای اینکه این استدلال عقلی خود را چون احیانا برای اولین بار مطرح می‌شد برای دیگران قابل قبول و قابل تحمل جلوه دهد اشاره به آیات قرآن و روایات اهل بیت(ع) می‌کند. اینها برای رفع استبعاد است، نه اینکه آنها را جایگزین استدلال کرده باشد.

***کتابهای مختلفی در مورد حکمت مشاء در بازار نشر وجود دارد، کتاب شما دارای چه امتیازاتی است؟**

کوشش کردم با توجه به حجمی که برای این کتاب پیش بینی شده بود مهمترین موضوعات مشائی را در آن مطرح کنم، افزون بر مباحث متداول هستی شناسانه و احیانا خداشناسانه که در بیشتر کتابها آمده و همین طور بحث علم النفس، مباحث معرفت شناختی که شاید در برخی از کتابها آمده باشد ولی در بسیاری از کتابها نیامده، این مباحث را آوردم.

افزون بر مباحث معرفت شناسی به حکمت عملی مخصوصا فلسفه سیاسی و فلسفه اخلاق پرداختم، فلسفه سیاسی و فلسفه اخلاق کمتر مورد توجه تک نگارهایی که در زمینه حکمت مشاء وجود دارد قرار گرفته بود این جامعیت از حیث موضوعاتی که در این کتاب به آنها پرداخته ام که البته من کار خودم را جامع و صد در صد نمی‌دانم با توجه به حجمی که برای کتاب در نظر گرفته شده بود بیش از این نمی‌شد به مباحث دیگری پرداخت ولی موضوعات اصلی را آوردم.

کوشش بنده این بوده است که از حیث فیلسوفان، به سایر مشائیان هم توجهی داشته باشم و فقط با محوریت ابن سینا یا ابن سینا و فارابی کتاب را تألیف نکنم در زمینه فلسفه اخلاق سعی کردم هم از مسکویه استفاده کنم، افزون بر ابن سینا و فارابی و هم از خواجه نصیر طوسی. در فلسفه سیاسی هم کوشش کردم هم از فارابی استفاده کنم؛ هم از ابن سینا و هم از خواجه نصیر طوسی.

در هستی شناسی به مطالبی که احیانا در بعضی از موارد جزئی اختلاف نظری بین ابن سینا از یکسو و تابعین ابن سینا از سوی دیگر ابن رشد یا ابوالبرکات بغدادی یا فخر رازی اشاره کوتاهی کردم اگر به تفصیل می‌خواستیم به این اختلاف نظرها بپردازیم حجم کتاب خیلی زیاد می‌شد، ولی فکر می‌کنم کار چنین کاری خالی بود که حکمت مشائی نوشته شود که به همه مشائیان و به اختلاف نظرهایشان بپردازد و تحلیل جامعی از آنها به دست دهد و همین طور جای اثری که فقط به ابن سینا پرداخته باشد خالی می‌بینیم که همه مباحثی که ابن سینا آورده را گزارش کند.

ما همچنان در معرفی ابن سینا با خلأ مواجه ایم. اینکه به همه موضوعاتی که ابن سینا به آنها پرداخته است اعم از هستی شناسی، خداشناسی، انسان شناسی، فلسفه سیاسی، فلسفه اخلاق و حتی حکمت مشرقیه بپردازیم. جای حکمت مشرقیه در کتاب من خالی است، اگر مباحث عرفانی را می‌آوردم مطمئنا کار بهتری می‌شد ولی مجالی بیش از این نبود.

گفتگو از: سیدحسین امامی